علی محمدی/ ایران

دو برش از اوقات فراغت کودکان؛ از پارک بازی تا چشمه‌علی

دریای ما همین‌جاست

مریم طالشی
گزارش نویس

اوقات فراغت علی‌اصغر ۱۰ ساله از عید پارسال شروع شد، همان موقع که گلستان سیل آمد و خانه‌شان را در آق‌قلا آوار کرد. از همان موقع دیگر مدرسه نرفت. با پدر و مادرش آمدند تهران خانه خاله‌اش در شهرری. حالا علی‌اصغر همراه بچه‌های دیگر دارد بعدازظهر تابستانی‌اش را در چشمه‌علی شیرجه می‌رود و غوطه می‌خورد و تن در آب رها می‌کند. صدای جیغ و خنده بچه‌ها از بالای پله‌های مشرف به چشمه شنیده می‌شود و چند ثانیه بعد تصویرشان پدیدار می‌شود که تابلوی بی‌کم و کاستی از یک بعدازظهر تابستانی است. چند نفری که زبر و زرنگ‌تر هستند کوه را گرفته‌اند و بالا رفته‌اند تا از آن بالا بدوند سمت چشمه و شیرجه جانانه‌ای بزنند و بعد با تبختر به همسالانشان نگاه کنند. هر پسربچه‌ای که شیرجه می‌زند، غریوی از شادی و تحسین دیگران را بلند می‌کند. شانه‌ها، آفتاب‌سوخته و صورت‌ها خیس و خندان است.

مادر علی‌اصغر چشم‌هایش دائم توی آب دنبال پسر می‌گردد: «همین یک بچه را دارم. نه اینکه خودم به دنیا آورده باشم، مال شوهرم است. مادرش ۴ ماهه که بود ول کرد و رفت. این بچه را خودم بزرگ کردم. عاشق مدرسه است ولی شناسنامه ندارد. توی آق‌قلا هربار به زور ثبت‌نامش کردم. بچه خجالت می‌کشد. پدرش شناسنامه نداشته، این هم ندارد. نمی‌دانم کجا دنبال کارش بروم. الان هم که خانه‌مان خراب شده و آمده‌ایم اینجا. گفتند می‌سازند اما نساختند که؛ این ور و آن ور من و شوهرم توی خانه‌ها کار می‌کنیم . عاشق این بچه‌ام. از موقعی که آمدیم تهران دیگر مدرسه نرفته.»

علی‌اصغر را نشانم می‌دهد که لاغر و ترکه‌ای است و یکجورهایی به زن شباهت دارد گرچه نسبت خونی ندارند. بنیامین برعکس علی‌اصغر کمی فربه است. بچه‌ها تپلی صدایش می‌کنند و او ریز می‌خندد. با تی‌شرت و شلوار ورزشی مشکی توی آب است. مثل بقیه بچه‌ها اوقات فراغتش را هرسال همین‌جا می‌گذراند، از صبح تا شب: «خاله، پارسال از صبح ساعت ۱۰ می‌آمدیم اما امسال از بعدازظهر می‌آییم، به‌خاطر کرونا. مادرم می‌گوید دو ساعت برو و برگرد. من وقتی می‌روم خانه حمام می‌کنم. همیشه هم دست‌هایم را می‌شویم که کرونا نگیرم.»

توی خانه چه کار می‌کنی؟ می‌گوید: «هیچی، حوصله‌ام سر می‌رود. همش خانه خانه. الان خوشحالم که آمدم اینجا. دوست‌هایم را می‌بینم.»

«خاله می‌شود من یک شعر بخوانم؟» این را یکی دیگر از بچه‌ها می‌گوید و بعد می‌زند زیر آواز: «کرونا کجایی، دقیقاً کجایی...» و بعد کرکر می‌خندد. دوستش می‌گوید: «کرونا که همین جاست.»

کرونا همین‌جاست اما زیر آفتاب تند تیر و میان صدای شلپ و شلپ آب، کسی حوصله فکر کردن به آن را ندارد. بچه‌ها که تکلیف‌شان معلوم است و اصلاً قرار نیست با ماسک توی آب بپرند. روی صورت هیچ کدام از بزرگترها هم که توی سایه روی زیرانداز نشسته‌اند یا کنار کانالی که از چشمه پا می‌گیرد، پاچه شلوارها را بالا زده و سهمی از خنکای آب دارند، ماسک دیده نمی‌شود. به قول خودشان تمام سهم‌شان از تابستان همین چشمه است.

«یک بار نوه‌ام رفته دریا، حالا هی می‌گوید مرا ببرید دریا. من هم می‌آورمش همین‌جا. اینجا دریای ماست. سفر که نمی‌رویم. می‌آییم همین‌جا.»

مرد این را می‌گوید و پسربچه سه ساله با آن دستی که در دست پدربزرگ نیست، سمت چشمه اشاره می‌کند و پشت سر هم می‌گوید «آب» و نگاهش روی دختر کوچولویی که روی آب پخش شده کنار کانال چهاردست و پا می‌رود، خیره می‌ماند.

بچه‌هایی که از آب‌تنی خسته شده‌اند، روی سکوی روبه‌روی چشمه پله کرده‌اند. توی سر و کله هم می‌زنند و برای هم آواز می‌خوانند. بچه‌ها مدرسه که تعطیل شده چه کار می‌کنید؟ «مدرسه نمی‌رویم که.» پسربچه ۱۰، ۱۱ ساله این را می‌گوید و چشم‌هایش را پشت هم می‌مالد. کنار یکی از چشم‌ها آثار کبودی دیده می‌شود. چشمات چی شده؟ «هیچی.» این را می‌گوید و دوستش داد می‌زند: «کتک خورده.» پسر شاکی می‌شود و لگدی حواله رفقیش می‌کند و دوباره می‌خندند. یکی دیگر پسربچه مو تراشیده‌ای را نشان می‌دهد و می‌گوید: «این را می‌بینی، این فال‌فروش است، گدایی می‌کند توی مترو.»

پسربچه فال‌فروش اخم می‌کند: «گدایی نمی‌کنم، فال می‌فروشم.» و بعد لباس‌های مچاله شده‌اش را از کناری برمی‌دارد و می‌رود تا آماده شود و دنبال کار خودش برود.

بچه‌ها کدامتان مدرسه می‌روید؟ یکی از بین ۵، ۶ پسربچه دستش را بالا می‌آورد: «من.» بچه‌های دیگر یکهو ساکت می‌شوند، انگار که نکته مهمی در حال بازگو شدن باشد.

وقت‌هایی که کار ندارید، موقعی که می‌خواهید تفریح کنید، چه کار می‌کنید؟ «می‌آییم همین‌جا دیگر، عصرها که کار نداریم. وقتی اینجا خشک بود می‌رفتیم پارک بازی می‌کردیم.» و بعد با دست اشاره می‌کند به بالای سرش و منظورش فضای سبز کوچکی است شامل یک تاب و سرسره که بالای پله‌ها قرار دارد و بعدازظهر خیس چشمه، حسابی از رونق انداخته‌اش.

از وقتی کرونا آمده تفریح‌تان چه فرقی کرده؟ «هیچ فرقی نکرده. می‌آییم و آب‌تنی می‌کنیم دیگر.» یکی‌شان می‌گوید: «من ولی تا چهارم مدرسه رفتم‌ها.» و بعد منتظر واکنشم می‌شود. آفرین، باز هم مدرسه می‌روی. بچه سکوت می‌کند.

کمی بعد همگی مشغول هو کردن پسربچه‌ای می‌شوند که جلیقه نجات نارنجی دارد و پدرش زیربغلش را می‌گیرد و توی آب می‌اندازدش. بچه جلیقه‌پوش توی آب معلق می‌زند. کمی آن طرف‌تر یک زن و مرد جوان دارند با کتیبه فتحعلی‌شاه سلفی می‌گیرند.

مادرها صحبت‌شان گل انداخته و گرما را از یاد برده‌اند. کنار دستشان، یک لیوان چای یا مشتی تخمه یا تنقلاتی از این دست گذاشته‌اند. تعدادشان زیاد نیست. بیشتر بچه‌ها خودشان می‌آیند چون یا اهل محله‌های اطراف هستند یا کودکان کارند که هرکجا باشند، خودشان را در هرم گرما به عشق آب‌تنی به چشمه می‌رسانند.

«الان که کرونا هم هست خودم بچه‌ام را می‌آورم اینجا بازی کند و منتظر می‌مانم و بعد برش می‌گردانم. اینجوری خیالم راحت‌تر است. تا پارسال که همین محل بودیم خودش می‌آمد. الان رفته‌ایم جمهوری ولی هفته‌ای دو سه بار می‌آورمش اینجا. گفت خودم با اتوبوس می‌روم ولی دلم راضی نمی‌شود بگذارم. دست‌هایش را هم هی می‌گویم بشوید. دیگر همین کار از دستمان برمی‌آید وگرنه بچه را که نمی‌شود توی خانه زندانی کرد. ما توان نداریم جای دیگر بگذاریم. الان که هیچ جای دیگر هم نیست.»

دختر ۱۳، ۱۴ ساله‌ای که تقریباً کنار زن نشسته، می‌گوید: «تو رو خدا یک وقت عکس و فیلم مرا جایی نندازی. پسرعموهایم اینستاگرام هستند. ببینند، مرا می‌کشند. خوششان نمی‌آید بیایم اینجا.» زن اخم‌ها را در هم می‌کشد: «بیخود می‌کنند. چه کار می‌کنی مگر؟!» و بعد ادامه می‌دهد: «من که دختر ندارم ولی اگر داشتم اینجور سختگیری نمی‌کردم. حالا پدر و مادر یک چیزی، ولی آخر پسرعمو چه کار دارد دیگر؟!» دختر شال آبی را روی سرش جابه‌جا می‌کند و شانه بالا می‌اندازد:«چه می‌دانم دیگر.» تو اوقات فراغتت را چکار می‌کنی؟ «هیچی همین کارها دیگر. کتاب هم می‌خوانم بعضی وقت‌ها ولی کم.»

ساعت نزدیک ۷ عصر است و آفتاب کم‌کم از قوت می‌افتد، با این حال به‌نظر نمی‌رسد کسی خیال رفتن داشته باشد. بعضی‌ها تا خود شب می‌مانند و تا آخرین لحظه از اوقاتشان استفاده می‌کنند.

■ سرسره بازی با دستکش پلاستیکی

ساعت ۶ عصر، یعنی همان موقعی که چشمه‌علی غلغله است، زمین بازی پارکی در خیابان شریعتی پرنده پر نمی‌زند. البته دروغ چرا، یک کلاغ که زمین بازی را خالی دیده، انگار هوس کرده کل محوطه را قدم‌رو برود. پارسال همین موقع‌ها پارک شلوغ بود. بچه‌ها از ۵ عصر دیگر پیدایشان می‌شد. آنها که در زمین فوتبال کنار پارک بازی می‌کردند که دیگر زودتر. یک ساعتی می‌گذرد و کم‌کم چند نفری پیدایشان می‌شود. اولش یک زن و مرد جوان هستند که دختربچه یک‌ساله دارند. مادر روی تاب را ضدعفونی می‌کند و بچه را روی آن می‌نشاند تا پدر کوتاه و با احتیاط هلش دهد.

چند تا بچه دبستانی هم با لباس ورزشی سر و کله‌شان پیدا می‌شود. برای فوتبال آمده‌اند. توپ را می‌اندازند وسط و کنار وسایل بازی مشغول می‌شوند.

«قبل از کرونا زمین‌مان باز بود. نمی‌دانم کی باز شود و دوباره برگردیم آن تو.» پسربچه با حسرت به زمین خالی که در میان حصار توری فلزی محبوس شده، نگاه می‌کند.

«باز الان که خوب است. قبلاً همه‌اش توی خانه بودیم. حتی فوتبال هم نمی‌توانستیم بازی کنیم. دلم برای همکلاسی‌هایم تنگ شده. معلم‌مان را هم خیلی دوست داشتم. روز آخر یک فیلم درست کرده بود از موقعی که مدرسه می‌رفتیم و برای همه فرستاد. گریه‌ام گرفت.» پسربچه بغض می‌کند و همان موقع توپ می‌خورد توی شکمش و درد ناشی از آن غصه دوری از همکلاسی‌ها و خانم معلم را از یادش می‌برد.

زنی جوان همراه دختربچه‌اش از راه می‌رسد. ماسک زده و دستکش دست کرده‌اند، هردو. دختربچه ۴ ساله است و مادر می‌گوید الان دارند از پیش مشاور برمی‌گردند. سرش را می‌آورد نزدیک گوشم و می‌گوید: «بچه شب‌ادراری پیدا کرده. مهد که می‌رفت این‌طور نبود. اینقدر توی خانه مانده اینجور شده. جرأت نمی‌کنم مهد بفرستم. الان هم بار دوم است که در تمام این مدت پارک می‌آورمش. امکان ندارد خودش بدون ماسک و دستکش راضی شود پایش را از در بیرون بگذارد. چون می‌بیند که من ماسک می‌زنم و دستکش دست می‌کنم، خوشش می‌آید که خودش هم همین کار را بکند. راستش خودم هم بردارم و اگر خانواده‌ام فیلمم را ببینند که آمده‌ام بیرون کلی سرم غر می‌زنند که چرا رفته‌ای. چند ماه است هیچ جا نرفته‌ایم حتی خانه مادر و مادرشوهرم. همه‌اش توی خانه‌ایم. با این وضع گرانی هم نمی‌شود هیچ کاری کرد. الان ۳۰۰ هزار تومان پول مشاور داده‌ام. مگر ما چقدر درآمد داریم؟ شوهرم می‌گوید فقط خرج واجب برای بچه و نه چیز دیگر. به خدا غصه‌ام گرفته که با این وضعیت چکار کنیم.»

دختربچه دست‌ها را در دستکش نایلونی که برایش بزرگ است، به هم می‌مالد. انگشت‌ها عرق کرده‌اند و نمی‌تواند نردبان سرسره را بگیرد و بالا برود. مادر می‌گوید یک چیز دیگر سوار شو و دختربچه ناامیدانه تلاش می‌کند. پسربچه ۸، ۹ ساله به محض ورود روی تاب می‌پرد. قبلاً بچه‌ها باید کلی نوبت می‌ایستادند اما حالا به خاطر کرونا می‌شود بدون نوبت سوار تاب شد. می‌آیی در فیلم من حرف بزنی؟ «زوریه یا زوری نیست؟» این را با لهجه غلیظ یزدی می‌گوید. می‌خندم و می‌گویم زوریه. پسربچه از بالای تاب می‌گوید:«من لهجه دارم. حرف نمی‌زنم.» مادرش تلاش می‌کند راضی‌اش کند اما مرغ بچه یک پا دارد. مادر می‌گوید:«ما از یزد آمده‌ایم خانه فامیل‌مان. از خانه بیرون نمی‌رویم اصلاً. الان هم بچه‌ها اصرار کردند که بیاییم پارک. همین پارک رفتن مانده فقط وگرنه که جای دیگری نیست. خب بچه که از مرکز خرید خوشش نمی‌آید. همه جا دنبال پارک است. این را هم با ترس و لرز می‌آوریم چون اگر همین‌قدر هم بازی نکند، افسرده می‌شود.»

دختربچه‌ای که کنار او سوار تاب است وقتی می‌بیند یکی دو بچه دیگر هم سر می‌رسند، پایین می‌آید و سراغ بازی دیگری می‌رود. اسمش فاطمه است و می‌داند برای اینکه کرونا نگیرد چه کارهایی باید بکند:«دست‌هایم را خوب می‌شویم. الکل هم می‌زنم. جاهایی هم که شلوغ است ماسک می‌زنم. همین.» پدر فاطمه که دو بچه دیگر هم جز او دارد، از اینکه کنار زمین بازی مواد شوینده قرار نداده‌اند، گله‌مند است.«الان داخل دستشویی پارک هم بروید، صابون درست و حسابی نیست. ما انتظار داریم که حداقل‌ها را مهیا کنند مثلاً وسایل بازی ضدعفونی شود. شنیده بودم که قرار است این کار را بکنند اما من که فکر نمی‌کنم. همین‌جوری دست بکشید روی این وسایل دست‌تان سیاه می‌شود. الان که کار دیگری نمی‌شود برای اوقات فراغت بچه‌ها کرد و هرچه هم هست، مجازی است ولی بچه نیاز دارد تحرک داشته باشد و با همسن و سال‌هایش بازی کند. باید حداقل فضاهای بازی را روزی چند بار ضدعفونی کنند و کنار شیرآب صابون بگذارند.»

غروب است و هوا کم‌کم رو به تاریکی می‌رود. نگهبان پارک می‌گوید شب‌ها پارک شلوغ‌تر می‌شود اما نه مثل قبل. دیگر هیچ چیز شبیه قبل نمی‌شود.

او این را می‌گوید و دست روی ریش سفیدش می‌کشد و با دو پیرمرد دیگر مشغول صحبت می‌شود. از کرونا نمی‌ترسید؟ می‌خندند. «بترسیم یا نترسیم چه فرقی دارد.» شما آن‌وقت‌ها که بچه بودید اوقات فراغت‌تان را چکار می‌کردید؟ «مال ما فراغت نبود. کار بود همیشه، زمستان و تابستان.» آن یکی می‌گوید:«درست می‌شود.» و بی‌آنکه بدانم دقیقاً منظورش چیست، به دلم خوب می‌افتد و فکر می‌کنم به روزی که همه چیز مثل قبل شود. خانه علی‌اصغر در آق‌قلا ساخته شود و او شناسنامه‌اش را دستش بگیرد و در مدرسه ثبت‌نام کند.

> کرونا همین‌جاست اما زیر آفتاب تند تیر و میان صدای شلپ و شلپ آب، کسی حوصله فکر کردن به آن را ندارد. بچه ها که تکلیف‌شان معلوم است و اصلاً قرار نیست با ماسک توی آب بپرند. روی صورت هیچ کدام از بزرگترها هم که توی سایه روی زیرانداز نشسته‌اند یا کنار کانالی که از چشمه پا می‌گیرد، پاچه شلوارها را بالا زده و سهمی از خنکای آب دارند، ماسک دیده نمی‌شود. به قول خودشان تمام سهم‌شان از تابستان همین چشمه است

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه ایران دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۳۸۴

جدول عادی

◄ افقی:
۱- قهرمان شاهنامه- هافبک دفاعی «فولادخوزستان»- بخشش‌ها
۲- کنایه و رمز- امر به ماندن- نژادی سفیدپوست
۳- علم سرشماری- خانه- تکلیف دانش‌آموز
۴- پایتخت سحرانگیز طبیعت ایران- خوشگل- یادگار کم‌دوام سوختگی برپوست
۵- ضمیر بی‌حضور- کرم کدو- خاصیت گوشی‌های همراه امروزی- پایتخت «ایتالیا»
۶- سوره چهارم- سازی زهی- شریران، بدکاران
۷- آوازدهنده- فراز- زنان
۸- موجب زحمت شخصی شدن
۹- ناشایست، نادرست- پست- نوکر
۱۰- کودک پدرمرده- امر به نواختن- گلو
۱۱- هنوز شاد نشده!- مادر حضرت مهدی (عج)- آتش شعله‌دار- باران کم
۱۲- برائت- این نان را «نان تنوری» هم می‌گویند- جوشیدن
۱۳- انعکاس صدا- معیار- به معنی سرپرست اصطبل
۱۴- قهرمان جام ملت‌های اروپا ۲۰۰۴- پیروز شدن- مخلوقات
۱۵- مرض اختلال در کبد- گیاه چتری- شبنم

▼ عمودی:
۱- گیاهی گلدار با خواص معجزه‌آسا- صبحانه
۲- عدد کارمندی!- شهری در «ژاپن»- حق ناشناس
۳- ارتباط تلفنی- بازیچه کامپیوتری- پیشرفت امر
۴- فیل باستانی- به فرموده امام حسن(ع) ..... نعمتی است که به آن حسادت نمی‌شود- یازده!
۵- جمع جن- آباد- اینهم جمع منت
۶- از آن باران می‌بارد- خشک- باشکوه
۷- شهری در استان «کرمان»- نوعی دوی استقامت- پیشینه‌ها
۸- حس بویایی- مرتبه نردبان- گل سرخ نقاشی
۹- نماینده دولت در شهر بیگانه- ورزشی شبیه به تنیس- محل ورود
۱۰- گونه‌ای خشکبار مقوی- جناح لشکر- نوعی بازی ساده
۱۱- نیروی زندگانی- غربال سیمی- محله‌های فقیرنشین و بدون مجوز حاشیه شهرها
۱۲- همان «بس» است- هورمون محرکه تیروئید- مقدار فشارالکتریکی
۱۳- فیلمی به کارگردانی «اکبر صادقی»- شهری دیدنی در «هرمزگان»- حنا
۱۴- حاشیه- پایتخت «ترکیه»- خواندن
۱۵- نماد رنگ عوض کردن- رساله‌ای به فارسی از «عبید زاکانی»

جدول ویژه

◄ افقی:
۱- کم- ضرباهنگ- تمام کردن
۲- ادعای دروغین- قسمتی از خانه- نانوای خودمانی
۳- چوب باریک ویولن‌نوازی- جرقه- حرف شانزدهم
۴- آویزی که به تنهایی یا همراه پرده به کار رود- لوله گیاهی- تازه‌کار
۵- دشمن سخت- مژده- شاعر آن را شرحه شرحه خواسته- منقار
۶- روز- حیا- دوقلو
۷- رکاب و تسمه- آهنگ- گوی‌ها
۸- ناسپاسی- میهمان سرزده- من و شما
۹- سمیع- ایالت «هند»- لوس
۱۰- طریق- یکی از گونه‌های رایج موسیقی محلی جنوب- شهر «پل پنج چشمه»
۱۱- علامت مصدر جعلی- غده فوق کلیه- مکان به‌مکان
۱۲- صندلی لولادار- بدهکار- شادی
۱۳- گنبد گچبری شده- جراید و مطبوعات- هواکره
۱۴- ویرایش- ماه نو- زیستگاه
۱۵- نانجیب- کاست ضبط صوت- منتهای آرزو

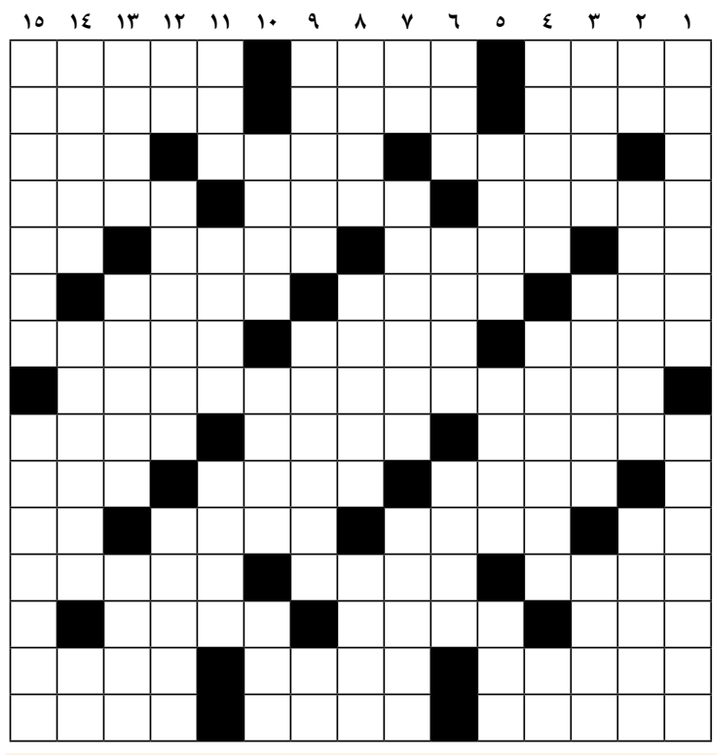

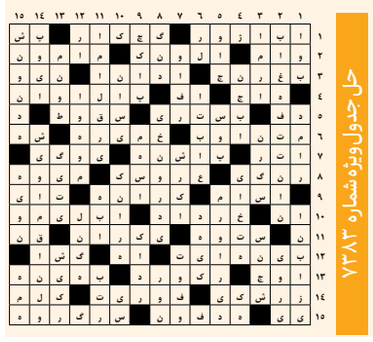
حل جدول ویژه شماره ۷۳۸۳

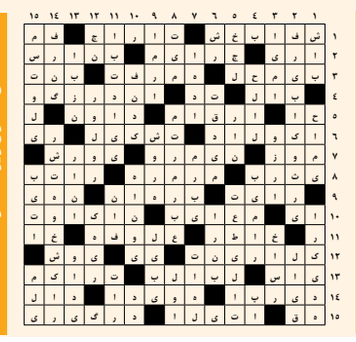
حل جدول عادی شماره ۷۳۸۳